

آنچه در بخش «اهداف» آمد، زمانی می‌تواند به راستی حاصل شود، که با رعایت یک سلسله اصول روانشناسی و اعتقادی، در عمل، همراه باشد. این اصول عبارت‌اند از:

۱. قوت ادبی.
۲. رعایت اقتضاهای سنی مخاطب: الف. در محتوا و نوع نگاه؛ ب. در زبان؛ ج. در قالب.
۳. توجه توأمان به پرورش عقلانی و عاطفی.
۴. استفاده از اسوه‌ها و الگوها.
۵. برخورد مجموعه‌ای با ارزشها.
۶. ارائه راه حل‌ها، با توجه به شرع.

### ۱. قوت ادبی

اصل تعبیر «ادبیات کودکان و نوجوانان»، خود از دو بخش «ادبیات» و «کودکان و نوجوانان» تشکیل شده است. آنچه بخش اول به آن اشعار دارد، «خصایص ادبی» اثر است؛ و بخش دوم، بر ویژگی‌های روانی و ذهنی گروه‌های سنی خاصی تأکید دارد. به این معنی که فرآورده‌های این رشته ادبی، در وهله اول باید «ادبیات» با ویژگی‌های عام مورد نیاز این رشته باشد (از نظر جوهره، کیفیت و بهره‌گیری از عناصر ادبی، نازل‌تر از ادبیات بزرگسالان نباشد). اما از آنجا که برای مخاطبانی با استعدادها، علایق، تجارب و نیازهای متفاوت پدید می‌آید، در انتخاب مضامین و نحوه ارائه آنها، آن اقتضاها را رعایت کند. با این تعریف، نویسنده یا شاعر کودکان و نوجوانان، باید نخست یک نویسنده یا شاعر در معنای عام و صحیح کلمه باشد. یعنی قدرت و تبحر لازم برای نوشتن یا سرودن برای عموم را داشته باشد. ناتوانی در آفرینش ادبی برای بزرگسالان، او را به سوی نویسندگی یا شاعری برای کودکان و نوجوانان، سوق نداده باشد. در واقع می‌توان گفت: هر نویسنده یا شاعر کودکان و نوجوانان، «نویسنده» و «شاعری»

است که نسبت به سایر همکاران خود دارای «تخصص اضافی» آشنایی با ذهن و زبان کودک و نوجوان است.

### ۲. رعایت اقتضاهای سنی مخاطب

#### الف. در محتوا و نوع نگاه

رعایت صحیح این نکته، نیازمند آشنایی تجربی یا علمی کافی با روانشناسی و اصول تعلیم و تربیت این گروه‌های سنی است.

شاعران و نویسندگانی که قادرند نوع نگاه، قوه ادراک، احساسها و عوالم خاص کودک و نوجوانی خود را به خوبی به یاد بیاورند (۱)، موفق‌ترین نویسندگان کودکان و نوجوانان‌اند. کسانی که دارای ارتباط نزدیک با فرزندان خود یا به اقتضای شغلشان - با دیگر کودکان و نوجوانان‌اند نیز، می‌توانند با استفاده از تجربه‌هایشان در این امر، داستانه‌ها یا شعرهای موفقی برای این گروه‌های سنی پدید بیاورند.

در غیر

این صورت، یا مطالعه کافی روانشناسی کودکان و نوجوانان، باید این کمبود خود را جبران کنند.

هر چند، بهترین نویسندگان و شاعران این عرصه کسانی هستند که علاوه بر توانایی یادآوری ارادی دوران کودکی، یا دارا بودن تجربه ارتباط نزدیک با کودکان و نوجوانان، با مطالعه روانشناسی و اصول تعلیم و تربیت خاص این سنین، دانش خود را در این زمینه، عمیق و ارتقا می‌دهند.

پیش‌تر اشاره شد که نزدیک به چهارده قرن پیش، رهبران اسلام، بیست و یک سال نخست عمر به سه دوره مجزا با خصوصیت‌های متفاوت تقسیم کردند؛ و در مورد نوع رفتار با هر یک از این مقاطع سنی، توصیه‌هایی ویژه فرمودند.

روانشناسان غربی نیز، از چند دهه پیش، تقسیم‌بندی‌ای تقریباً مشابه، در مورد دوران مذکور انجام دادند.

این تقسیم‌بندی عبارت است از: مقطع خردسالی (شش تا سه سال اول عمر)، مقطع کودکی (دوره دبستان (۲) )، مقطع نوجوانی (دوره راهنمایی تحصیلی و بخشی از دبیرستان (۳) )، مقطع جوانی (حدوداً از هیجده سالگی تا ابتدای دوره میانسالی).

آنان، همچنین، با مطالعه‌های تجربی بسیار، خصایص ذهنی، روانی و جسمی این مقاطع را، به شکل جزئی و تفصیلی، شناسایی و دسته‌بندی کردند. این اطلاعات، در فصل اول همین کتاب آمده است. به همین سبب، از تکرار آنها در این بخش، خودداری می‌شود. با این حال، ذکر چند نکته کلی در این باره، ضروری است.

نخست اینکه: هر اثر ادبی ویژه کودکان و نوجوانان، معمولاً حول مسائل، مشکلات و ماجراهای مرتبط با یک یا چند قهرمان کودک یا نوجوان نور می‌زند. اما هر اثر ادبی با این ویژگی، لزوماً در زمره ادبیات «خاص» کودکان و نوجوانان نمی‌گنجد. بلکه بسته به نوع



# اصول ادبیات کودکان و نوجوانان

(آخرین قسمت)

محمد رضا سرشار

نگاه نویسنده به موضوع و قهرمانانش، و نحوه ارائه آنها، ممکن است از مقوله «ادبیات برای کودکان و نوجوانان»، «ادبیات درباره کودکان و نوجوانان»، «ادبیات خطاب به کودکان و نوجوانان» یا «ادبیات کودکانه و نوجوانانه نما» باشد.

ادبیات «برای» کودکان و نوجوانان، همان مقوله‌ای است که ما در سر تا سر این نوشته، به اختصار، از آن به عنوان ادبیات «کودکان و نوجوانان» یاد کرده، و درباره خصایص آن توضیح داده‌ایم. به عبارت دیگر، تنها نوع ادبیات ناب و واقعا ویژه این مقاطع سنی، همین ادبیات است. ادبیات «خطاب» به کودکان و نوجوانان، معمولا جنبه تعلیمی و خطابی آشکار دارد؛ و غالباً از نوعی صراحت برخوردار است. در این ادبیات شاعر یا نویسنده، حضور خود را پنهان نمی‌کند. بلکه آشکارا، از موضعی بالا (موضع یک بزرگسال صاحب علم و تجربه بیشتر) و منظر (زاویه) و ارتفاع نگاه یک مربی و معلم بزرگتر، به آموزش دینی، اخلاقی یا اجتماعی مخاطبان کم سن و سال خود، یا انتقاد از کارها و رفتارهای نادرست برخی از آنان می‌پردازد. این نوع آثار مکتوب از گذشته‌های دور، در ادبیات ما رایج بوده‌اند. «اندرزنامه»های باقی مانده از قبل از اسلام، نمونه غیر ادبی یا کمتر ادبی این نوشته‌هاست. آثار ادبی پس از اسلام خطاب به کودکان و نوجوانان، بیشتر در قالب شعر و نظم هستند؛ و در صورت داشتن زبان ساده و بیان جذاب، می‌توان به عنوان نوعی ادبیات درجه دو، مطالعه آنها را به گروه سنی مخاطب، توصیه کرد.

از جمله نمونه‌های قدیمی این ادبیات، می‌توان به بخش آغازین منظومه «لیلی و مجنون»، اثر نظامی گنجوی اشاره کرد؛ که در آن، شاعر، فرزند در آستانه بلوغ خود را نصیحت کرده است:

ای چارده ساله قره‌العین  
بالغ نظر علوم کونین!  
آن روز که هفت تناله بودی،  
چون گل به چمن، حواله بودی،  
و اکنون که به چارده رسیدی  
چون سرو، بر اوج سر کشیدی،  
غافل منشین، نه وقت بازی است  
وقت هنر است و سرفرازی است  
دانش طلب و بزرگی آموز  
تا به نگرند، روزت از روز.  
نام و نسبت به خردسالی است،  
نسل از شجر بزرگ، خالی است،  
جایی که بزرگ بایدت بود،  
فرزند می من، نداردت سود.

چون شیر، به خود سبه شکن باش،  
فرزند خصال خویشتن باش.

دولت‌طلبی، سبب نگهدار،  
با خلق خدا، ادب نگهدار.

آنجا که فسانه‌های سگالی  
از ترس خدا، میاش خالی.

وان شغل طلب ز روی حالت،  
کز، کرده، نباشدت خجالت.

گر دل دهی ای پسر بدین پند،  
از پند پدر، شوی برومند.

گرچه سر سروریت بینم،  
و آیین سخنوریت بینم،

در شعر میبچ و در فن او  
چون اکذب اوست، احسن او.

زین فن، مطلب بلند نامی  
کان ختم شده است بر نظامی.

نظم ارجه به مرتبت بلند است  
آن علم طلب، که سودمند است. (۴)

امیر خسرو دهلوی نیز، هنگام سرودن «لیلی و مجنون»، همین کار را در ارتباط با پسر خود کرده است. در «بوستان» سعدی هم، شاهد حکایتی منظوم از این سنخ هستیم. در صدر مشروطه نیز، چند منظومه از این نوع، سروده شد. برخی از منظومه‌های موجود در کتابهای درسی دوره ابتدایی تا دو - سه دهه پیش کشور هم، «خطاب» به کودکان و نوجوانان بود. یکی از آن نمونه‌ها، این بود:

هان ای پسر عزیز دلبد،  
بشنو ز پدر نصیحتی چند:

می‌باش به عمر خود سحر خیز  
وز خواب سحرگهان بپرهیز!

از یاد مبر تو شست و شو را،  
پاکیزه بشوی دست و رو را.

منظومه ذیل، در سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶،

«خطاب» به کودکان چاپ شده است:  
کودک ای غنچه بستان وجود،

ای تو سرسبزی از این چرخ کبود!  
تا بر آری تو نوا، بلبل وار

گل شادی بدهد همچو بهار.  
لفظ تو دلکش و زیبا و ملیح.

روحبخش همه عالم، چو مسیح (۵).  
دو نمونه از ناب‌ترین و دلنشین‌ترین

شعرهای «خطاب» به کودکان و نوجوانان،  
که در ضمن آثباتر این نکته است که

ادبیات «خطاب» به کودکان و نوجوانان  
تیز می‌تواند برای این گروه‌های سنی قابل

استفاده و جذاب باشد. مربوط به محمود  
کیانوش، شاعر معاصر است. یکی از این

دو شعر: «گل‌های باغ زندگانی» نام دارد.  
فرزندهای نازنینم،

گل‌های باغ زندگانی!

خوانندگان شعرهایم  
در کودکی و نوجوانی!  
هرگز نخواهد شد عزیزان،  
یاد شما، هرگز فراموش! (۶)  
نام دومی «دارم حکایت‌های دیگر»

است:

غیر از حکایت‌های شیرین،  
دارم حکایت‌های دیگر.

می‌گویم آنها را همیشه،  
یک طور دیگر، جای دیگر.

آنجا منم، یعنی کیانوش،  
دور از شما، با دردهایش.

در حرف او معنای دیگر،  
آهنگ دیگر در صدایش (۷)!

ادبیات «درباره» کودکان یا «درباره»  
کودکی» نیز سابقه طولانی در تاریخ

ادبیات ایران و جهان دارد. در این نوع آثار  
هم، جایگاه نویسنده، معمولا در بالاست؛ و

خواننده داستان یا شعر را، از زبان انسان  
بزرگسالی می‌خواند. که اگرچه ماجراهای

زمان کودکی یا نوجوانی خود را روایت  
می‌کند، اما از خلال این بیان، تجربه‌های

سالیان دراز زندگی پشت سر و جهان‌بینی و  
طرز فکر پخته او، به خوبی قابل تشخیص

است. راوی، اصراری در پنهان ساختن  
اینکه اینک، در بزرگسالی مشغول تعریف

ماجراهایی از دوران کودکی خود است،  
ندارد. کوششی نیز در پایین آوردن ارتفاع

نگاه خود به مسائل تا سطح نگاه کودکان  
یا نوجوانان، به خرج نمی‌دهد. او، همچنین،

جز در نقل قول‌های مستقیم کودک یا  
نوجوان قهرمان، به هیچ‌وجه خود را ملزم

به رعایت ساده‌نویسی و تبدیل نثر اثر به  
زبان مناسب کودکان یا نوجوانان نمی‌کند.

بلکه در این موارد نثر و گفتگوها، کاملا  
بزرگسالانه است. هر چند برخی شاعران یا

نویسندگان، ممکن است به سبب آنکه به  
اشتباه تصور می‌کنند اثرشان برای کودکان

و نوجوانان است. در این گونه آثار خود، از  
اصول «ساده نویسی» برای این گروه‌های

سنی، پیروی کنند.  
در آثار «درباره» کودکان، از سوی

نویسنده یا شاعر، جهت‌گیری تربیتی وجود  
ندارد. در این نوشته‌ها، چه در موضوع

انتخاب شده و چه نگارش گفتگوها و  
توصیفها، احتمال وجود موارد بدآموز و غیر

تربیتی، هست.  
این، از جمله، به آن سبب است که

هدف نویسنده یا شاعر، از پدیدآوردن آن  
اثر، مطالعه و استفاده بزرگترهاست؛ تا با

یادآوری گذشته‌ها، لذت ببرند، یا از این  
طریق، نسبت به عوالم خاص کودکان و

نوجوانان، آشنایی بیشتر و دقیق‌تری پیدا



کنند به عبارتی، برخی از این آثار، صرفاً بیانگر «غم غربت» ناشی از، از دست رفتن یک دوران شاد و خوش از زندگی است.

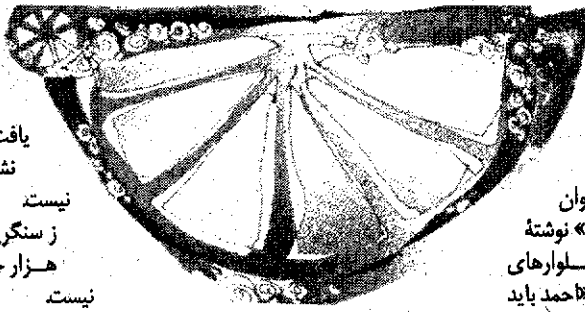
از این نمونه داستانها می‌توان به مجموعه «غصه‌ای و قصه‌ای» نوشته محمود کیانوش، مجموعه «شلواریهای وصلمدار» از رسول پرویزی، «احمد باید بپرسد» کار حمید گروگان، «کنجکاو دربارۀ مزۀ شراب» اثر ابوالقاسم پاینده و برخی از داستانهای مجموعه «قصه‌های مجید»، نوشته هوشنگ مرادی کرمانی، که به ظاهر برای نوجوانان چاپ شده است، اشاره کرد. تعدادی از داستانهای مجموعه «سالیان دور» نوشته محسن سلیمانی هم «دربارۀ» کودکان و نوجوانان است.

شعر «زندگی دوباره»، سروده محمود کیانوش، از زمره همین سنخ آثار است. ای دورۀ کودکی، کجایی؟ رفتی و ترفته یادت از دل. تا محو شوم، نمی‌شود محو آن خاطره‌های شادت از دل. با آنکه تو رفته‌ای، غم نیست، فرزند من از تو، یادگار است. پاییز پدر رسیده، باشد؛ لبخند پسر، پر از بهار است. از شادی آن شکوفۀ نور پرنور شود، ستاره من. من سایه زندگانی او، او زندگی دوبارۀ من.

همچنین، شعرهای «صدای کودکان» و «آیینهای کردار» از همین شاعر، یا شعر «مال تو، مال من» از شکوه قاسم‌نیا:

در زمین و آسمان، پیش و پشت و روبه‌رو، مال تو، مال او؛ خنده‌های کودکان، مال من. نهرهای پرشتاب، چشمه‌های پر ز آب، آب رود و آب جو، مال تو، مال او؛ گریه‌های کودکان، مال من. دشت و باغ و سبزه‌زار، گل میان شاخسار، رنگ و رو و عطر و بو، مال تو، مال او؛ عطر روی بچه‌ها، مال من.

این شعر از پروین دولت‌آبادی نیز «دربارۀ» کودکان است:



به خنده گفت: شهان را، چنین کلاهی نیست. خلیفه گفت که «استاد

یاقت بهبودی، نشاط بازی ما، بیشتر ز ماهی نیست

ز سنگریزه، جواهر بسی به تاج زدم. هزار حیفا که تختی و بارگاهی نیست.

برو گذشت حکیمی و گفت: کای فرزندا

مبرهن است که مثل تو، پادشاهی نیست.

هنوز روح تو ز آرایش بدن پاک است. هنوز قلب تو را، نیت تنهایی نیست.

به غیر نقش خوش کودکی نمی‌بینی. به نقش نیک و بد هستی‌ات، نگاهی نیست.

تو را بس است همین برتری، که بر در تو

بساط ظلمی و فریاد دادخواهی نیست. تو، مال خلق خدا را تکرده‌ای تاراج.

غذا و آشست از خون و اشک و آهی نیست.

هنوز گنج تو ایمن بود ز رخنۀ دیو هنوز روی و ریا را سوی تو، راهی نیست.

نه با زبان فساد، نه وامدار هوی ز خرمن دگران، با تو، پر کاهی نیست.

تو را فرشته بود رهنمون و شاهان را، به غیر اهرمن نفس، پیر راهی نیست.

طلا خدا و طمع مسلک و طریقت شر جز آستانۀ پندار، سجده‌گاهی نیست.

قنات مال یتیم است و باغ، ملک صغیر

تمام حاصل ظلم است؛ مال و جاهی نیست.

شهود محکمه پادشاه، دیوان‌اند ولسی به محضر تو، غیر حق، گواهی نیست.

تو در گذرگه خلق خدا، نکندی چاه به رهگذار حیات تو، بیم چاهی نیست.

تو نقد عمر گر انمایه را، نباخته‌ای، در این جریده نو، صفحه سیاهی نیست.

به پیش پای تو، گر خاک و گر زر است، چه فرق؟

به چشم بی‌طمعت، کو، پر کاهی نیست.

در آن سفینه که از و هوی‌ست کشتیبان

غرقی حادثه را، ساحل و پناهی نیست.

کسی که دایه حرصش به گاهواره

کودکم بر روی کاغذ پارهای، خط کشید و خط خود را باز خواند. قصه‌ای یا شعر جان آمیخته زیر لبه آهسته یا آواز خواند. سرفرا بردم که دانه شعر او؛ آنچه او ناخوانده درس، آموخته. تا بدانم سینۀ طفل مرا

خود، چه آتش، این چنین افروخته؟ زیر لب نام پدر می‌برد و باز، نام مادر بر زبان خویش داشت.

مهر می‌ورزید و نام این دو را، پیش خود بر روی کاغذ می‌نگاشت:

«مادرم، من دوست می‌دارم تو را ای پدر، تو، مهربان یار منی!»

سر به گوشش بردم و گفتم به او: «تو، بهار و باغ پر بار منی. (A)»

آثار «کودکانه یا نوجوانانه‌ما» اشعار یا داستانهایی هستند که اگرچه در آنها، به ظاهر، کودکان یا نوجوانان نقشی چشمگیر و اغلب، محوری دارند ولی در واقع، درونمایه و پیام اصلی و زبان و بیان روایت، مطلقاً کودکان یا نوجوانان نیست، و بسا که اصلاً

قابل فهم، و مناسب حال این گروه‌های سنی نباشد. در این آثار، کودک یا نوجوان، تنها وسیله و بهانه‌ای برای طرح یک

مضمون و اندیشهٔ مذهبی، عرفانی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی یا اخلاقی بزرگسالانه است. در برخی از این آثار نیز کودک و

کودکی، صرفاً جنبهٔ «تمادین» دارد.

تعداد این آثار در ادبیات کهن و معاصر ما، بسیار پیش از ادبیات «خطاب» به

کودکان و نوجوانان است. از جمله می‌توان به حکایت‌هایی در باب هفتم «گلستان» و

بابهای چهارم و هفتم و نهم «بوستان» اشاره کرد. در آثار خارجی معاصر داستان

مشهور «شازده کوچولو» نوشتهٔ آنتوان دو سنت اگزوپری - که به غلط، به عنوان

داستان کودک و نوجوان مطرح شده - از این سنخ است. حکایت منظومی که در پی

می‌آید نمونه‌ای دیگر از آثار «کودکانه‌ما» است. این حکایت از پروین اعتصامی،

شاعر معاصر، است:

نهاد کودکِ خردی، به سر، ز گل تاجی

نهاد،

به خواب رفت و ندانست کان تباهی  
نیست  
ز جد و جهد، غرض، کیمیای مقصود  
است.

وگرنه، بر صفت کیمیا، گیاهی نیست.

### ب. در زبان

اشکار است که هر چه سن مخاطب  
کمر باشد، زبان نوشته‌های برای او نیز باید  
ساده‌تر و روان‌تر باشد. استناد از واژه‌های  
آشنا یا آسان فهم، بهره‌گیری کمتر از  
صنایع ادبی پیچیده، به کارگیری جمله‌ها  
و عبارت‌های هر چه کوتاه‌تر. و مواردی  
از این قبیل، از خصایص این نثر است؛  
که در بخش مربوط به نثر، به تفصیل به  
آنها پرداخته خواهد شد. با این رو، باید  
توجه داشت که این ملاحظه‌ها، نباید به  
زیبایی و غنای نسبی نثر لطمه بزنند یا  
باعث بیگانگی مخاطبان با متون ارزشمند  
ادبی، شود.

### ج. در قالب

در آثار ادبی ویژه کودکان و، به مقدار  
کمتر، نوجوانان:

گسترش و پیچیدگی در پیرنگ (طرح)  
با شدتی کم در آثار بزرگسالان وجود دارد،  
نمی‌تواند مطرح باشد هر چه سن مخاطب  
پایین‌تر باشد، پیرنگ نیز باید ساده‌تر  
و خلوت‌تر شود. استفاده زیاد از شگرد  
پس‌نگری (رجعت به گذشته) یا بازیهایی  
پست‌مدرنی با عناصر داستان، از جمله  
عوامل بازدارنده کودک و نوجوان از ادامه  
مطالعه اثر است.

— راز، عامل انتظار (تعلیق)، شگفتی،  
ماجرا و هیجان، نقشی به مراتب بیش  
از آثار بزرگسالان دارد. به همین سبب،  
داستانهای روانشناختی و آثاری که بیشتر  
تخیلی و درونی‌اند، بچه‌ها را کسل و دلزده  
می‌کنند. البته، هنگامی که صحبت از  
ماجرا، شگفتی و هیجان در آثار داستانی  
می‌شود، باید توجه داشت که هر چه سن  
مخاطب پایین‌تر می‌رود، نوع استفاده از این  
عوامل، با آثار بزرگسالان، تفاوت بیشتری  
می‌یابد. چه بسیار رویدادها که برای  
کودکی خردسال بزرگ و قابل توجه به نظر  
می‌رسند؛ حال آنکه ممکن است برای  
بزرگسالان، عادی جلوه کنند.

ضمن آنکه، مثلاً در  
یک داستان خردسالان،  
این امکان وجود دارد که  
عواملی دیگر همچون  
«صمیمیت» و «حلاوت

ماجرها»، کمبود بعضی عناصر دیگر در  
پیرنگ را جبران کنند.

— وجود ابهام بیش از حد در پیرنگ،  
اغلب، کودک را از ادامه مطالعه، باز  
می‌دارد.

— شخصیهای زیاد و مکانهای متعدد،  
باعث سردرگمی خواننده کم سن و سال  
می‌شود.

— شخصیهها نباید به گونه‌ای مطرح  
شوند که قضاوتی نادرست از دیگران در  
ذهن بچه‌ها ایجاد کند. معرفی کوتوله‌ها،  
پیران و افراد زشت یا دارای نقص عضو  
یا فقیر، به عنوان افراد بدکار و خبیث  
و بی‌رحم، در مقابل، طرح شاهان و  
شاهزادگان و افراد متمول و زیبارو، در  
قالب اشخاص خوش قلب و نیکوکار  
و درستکار، از جمله خطاهای ضد تربیتی  
رایج در برخی از آثار ویژه کودکان  
و نوجوانان است.

— افسراط در جزئی‌نگری و طول و  
تفصیل بسیار در توصیف و پرداخت، باعث  
کسالت و خستگی خواننده کم سن و سال  
می‌شود. در مجموع، ضرباهنگ داستانهای  
کودکان و نوجوانان، باید قدری تندتر از آثار  
بزرگسالان باشد.

— طول اثر باید متناسب با حوصله  
مخاطب باشد. واضح است که هر چه سن  
مخاطب رو به کاستی بگذارد، طول نوشته  
نیز باید کمتر باشد. به گونه‌ای که، در سنین  
خردسالی و کلاس اول دبستان، اثر باید  
در یک نشست کوتاه — در حد حوصله  
مخاطب — تمام شود.

— پیامهای داستان نباید به طور  
غیرمتعارف متعدد و سنگین باشد.

در ضمن، پیام باید با سن مخاطب،  
هماهنگ باشد.

— زبان اثر باید ساده و قابل فهم  
مخاطب باشد.

(تفصیل این مطالب، در مقالات  
مستقل در این باره‌ها (از جمله، در  
کتابهای «و اما بعد» و «به بیانی دیگر»،  
از نگارنده آمده است.)

### ۳. توجه توأمان به پرورش عقلانی و عاطفی

در سنین پایین، انسان بیشتر عاطفی  
است تا عقلی. هر چه سن بالا می‌رود و  
رشد ذهنی شخص بیشتر می‌شود، گرایش  
او به مسائل عقلانی افزایش می‌یابد. به  
گونه‌ای که در دوره نوجوانی، گرایشهای  
عقلانی، به شکلی آشکار، خود را نشان  
می‌دهند. اواخر جوانی و دوران میانسالی،  
زمان برقراری تعادل بین عقل و احساس  
در وجود انسان است.

پس از آن، رفته رفته، این توازن، به  
سود عقلانیت به هم می‌خورد.

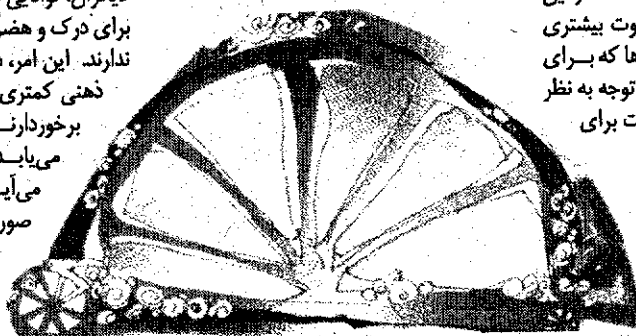
با این رو، جنبه‌های عقلانی، حتی  
از پایین‌ترین سنین، در انسان وجود دارد  
و فعال است. داوری کردن بین خوب و بد  
و زشت و زیبایهای اخلاقی و ارزشی، «چرا  
چرا» کردن و از علت پدیده‌ها و رویدادها  
و امور جويا شدن و مانند اینها از همان  
سنین خردسالی، بارزترین دلیل بر تأیید  
این موضوع است. از سوی دیگر، می‌دانیم  
که یکی از اصلی‌ترین هدفهای تربیت، از  
گذشته‌های دور تا امروز، ایجاد نوعی تعادل  
مطلوب بین قوای مختلف مترقی است.

هر چند این، به آن معنی نیست که  
ادبیات کودکان و نوجوانان باید بکوشد که  
از خردسال و کودک یا نوجوان، موجودی  
کاملاً معقول و منطقی و مسلط بر عواطف و  
احساسها — همچون بزرگسالان — بسازد؛  
اما نباید فراموش کرد که هدف نهایی  
تربیت، ایجاد تعادل بین عقل و احساس  
است.

ادبیات کودکان و نوجوانان، با توجه به  
غلبه جنبه عاطفی و احساسی در کودکان  
و نوجوانان و رعایت اقتضاهای آن، باید  
بکوشد که به تدریج و آرام آرام آنان را با  
واقعیهایی زندگی آشنا کند؛ و به پرورش  
عاطفی و عقلانی ایشان، همزمان، بپردازد.

### ۴. استفاده از اسوه‌ها و الگوها

معمولاً جز اهالی اندیشه و فرهیختگان،  
دیگران، توانایی ذهنی یا حوصله لازم را  
برای درک و هضم مفاهیم مجرد و انتزاعی  
ندارند. این امر، در مورد بچه‌ها که از رشد  
ذهنی کمتری نسبت به بزرگسالان  
برخوردارند، موضوعیتی مضاعف  
می‌یابد. به همین سبب، لازم  
می‌آید که این گونه مفاهیم،  
صورتی شبیه عینی و ملموس  
یابند، تا برای آنان، قابل  
فهم و تأثیرگذار شوند.  
بخشی از این





قضیه به حیطه ارزشها ارتباط می‌یابد. تجربه نشان داده است که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم، در این مورد، بیش از آنکه از یک «اصل» پیروی کنند، مایل و راغب‌اند که از یک «فرد» و نمونه مجسم عامل به آن ارزش پیروی کنند. به عبارت دیگر، در این موارد آنان بیشتر طرفدار و پیرو «مصدق»‌ها هستند.

به همین سبب است که خداوند در قرآن مجید در انتقال این گونه موارد به انسانها و دعوت آنان به آنها یا حتی بازداشتنشان از ارتکاب ضد ارزشها، بلافاصله به ارائه اسوه‌ها و الگوها و نمونه‌ها، آن هم غالباً در قالب قصه و تمثیل اقدام کرده است؛ و پیامبر (ص) و امامان (ع) و بزرگان دین و فلاسفه و عرفا نیز، از همین شیوه پیروی کرده‌اند.

استفاده از داستان و تمثیل در ارائه اسوه‌ها و الگوها، سبب می‌شود که ارزشها و دیگر اصول و مفاهیم مجرد برای مخاطب به شکل مضامین ملموس و قابل فهم شوند در واقع، آن اصول، ارزشها و مفاهیم، یک بار با تجلی عملی در آن اسوه و الگو صورتی عینی و ملموس می‌یابند و بار دوم، با به نمایش درآوردن در یک داستان، مجسم می‌شوند. زیرا اصول این خصیصه ادبیات است که با بهره‌گیری از برخی صنایع ادبی و شگردهای داستانی همچون تشبیه و استعاره و تمثیل، مفاهیم عقلانی را قابل رؤیت و لمس می‌سازد و از این طریق، آنها را از حوزه «تمثل» به «حوزه عاطفه و احساس» می‌برد تا برای عموم قابل فهم شوند، و در اجتماع، ساری و جاری گردند.

پرسش جنبی که ممکن است در این باره مطرح شود این است که آیا طرح «اسوه»‌ها نیز در ادبیات خاص کودکان و نوجوانان لازم و مفید هسته یا به طرح الگوها باید اکتفا کرد؟ زیرا اسوه‌ها (همچون پیامبران و امامان) از آنجا که از هر نظر، بسیار فراتر از انسانهای معمولی، و در حد نزدیک به کمال‌اند، دارای فاصله بسیار و بعضاً پرنشدنی با دیگران هستند به گونه‌ای که کودک یا نوجوان، ممکن است احساس کند که هرگز قادر به رسیدن به آنان نیست. در نتیجه، بسا که به جای الهام‌گیری و پیروی از ایشان، به کلی از خود مأیوس شود. در حالی که الگوها (مانند صحابه یا دیگر افراد بزرگ تاریخ و قهرمانان مذهبی و ملی) معمولاً انسانهایی عادی‌اند که در یک شرایط تاریخی ویژه با اراده و انتخاب شخصی، دست به کاری بزرگ زده‌اند که مسیر زندگی آنان

و احیاناً عده‌ای دیگر را تغییر داده است. اینان معمولاً در یک یا چند جنبه از ابعاد وجودی خود، آن هم تا حدودی، از دیگران فراتر رفته‌اند. یعنی رسیدن به آنها، هر چند دشوار است، اما ناممکن به نظر نمی‌رسد. به همین خاطر، قابل پیروی‌اند.

در پاسخ، ضمن تأیید بیشتر این مطالب، باید گفت: اسوه‌ها و الگوها، هر یک در جای خود، مورد نیاز انسانها در زندگی، و برای آنان کار سازند. وجود اسوه‌ها از این نظر ضروری است که دیگران حد نهایی استعداد و امکان اعتلا و اوج‌گیری انسان را به چشم ببینند و دریابند. در نتیجه، اقیهه‌های نگاه و سطح توقع‌هایشان را از خود، ارتقا دهند؛ و از افتادن در دام سطحی‌نگری‌ها، روزمرگی‌ها و ابتدالها، مصون بمانند.

ذکر مثالی در اینجا، موضوع را روشن‌تر خواهد کرد. گفته‌اند شخصی به عالمی گفت: «الگوی من در زندگی شما هستید؛ و حد نهایی آرزویم این است که در زندگی به شما برسم و با، جای پایتان بگذارم.» آن عالم، سری از روی تأسف جنابند و گفت: «پس بدان که به جایی نمی‌رسی و چیزی نمی‌شوی!» وقتی تعجب مخاطب را دید، افزود: «الگو و کمال مطلوب من در زندگی، حضرت علی علیه‌السلام بود، و می‌خواستم به او برسم؛ این شدم.

حال قیاس کن، بین تو که نهایت آرزویت رسیدن به من است، چه می‌شوی!»

سلمان و ابوذر و عمار و مقداد، چون پیامبر را می‌دیدند و الگو و نمونه‌شان آن حضرت بود، به آن مقامها رسیدند. در غیر این صورت، نام و نشانی از آنها در تاریخ نمی‌ماند.

معرفی اسوه‌ها و الگوهای اصیل به کودکان و نوجوانان در قالب ادبیات، غیر از آنچه که به آن اشاره شد، این خاصیت را هم دارد که باعث می‌شود آنان شگفته و پیرو اسوه و الگوهای کاذبی که معمولاً بیگانگان می‌کوشند با استفاده از چادوی هنر و ادبیات به آن تحمیل کنند نشوند.

## ۵. برخورد مجموعه‌ای با ارزشها

نویسنده ادبیات کودکان و نوجوانان، باید همواره برنامه کلی هدایت را پیش روی خود داشته باشد، تا دچار افراط در طرح و القای یک بخش، و مورد غفلت قرار دادن قسمت‌های دیگر از ارزشها و مسائل تربیتی نشود. به عنوان یک نمونه منفی در این مسیر،

می‌توان به ادبیات کودکان و نوجوانان دهه آخر پیش از پیروزی انقلاب در کشور، اشاره کرد. در این دوران، غلبه سیاست‌زدگی بر بخش بزرگی از این ادبیات، سبب غفلت نویسندگان از جنبه‌های عاطفی، اخلاقی و اعتقادی مورد نیاز مخاطبان شده بود. یا در دهه سی — به قدری یکجانبه و به صورت مطلق، بر محبت و دوستی و صلح و آشتی و تقی خشونت تأکید می‌شد، که مخاطب کم سن و سال تصور می‌کرد حتی مبارزه و ایستادگی در برابر دشمن بی‌منطق و زورگو نیز، ناپسند است. حال آنکه می‌دانیم این، القاهای مسیحیت تحریف شده بود، که به عنوان دستاویزی، برای زمینه‌سازی فرهنگی در جهت استثمار و استثمار کشورهای جهان سوم یا تثبیت آن، مورد سواستفاده قدرتهای بزرگ بین‌المللی ذینفع قرار می‌گرفت.

در اسلام هیچ غریزهای به طور مطلق رد یا تقدیس نشده است. خشم یا سبزه، هنگامی که به صورت کور و برای ارضای هوای نفس و منافع نامشروع شخصی باشد، منفور و مطرود است؛ اما هنگامی که برای پیشگیری از ظلم و ستم و رفع تجاوز و دفاع از کيان دین و کشور باشد، مقدس و مورد تأیید می‌شود.

شهوت، آنجا که در چارچوب تعیین شده توسط دین هدایت می‌شود، موجب بقای نسل و آرامش و خیر شخص است. خارج از آن، مایه فساد و تباهی، و مستوجب مجازاتهای سخت می‌گردد. انسان مورد نظر اسلام، کسی همچون علی علیه‌السلام است، که جاذبه و دافعه‌های لازم را، در حد اعلاى خود، توان داشته؛ در میدانهای جهاد همچون شیر می‌خروشد و پشت بزرگترین پهلوانان دشمن دین را بر خاک می‌مالد؛ اما در محراب عبادت همچون کودکان مادر مرده، سر بر خاک می‌نهد و از بین دل ضجه می‌زد. در برابر یتیم و شوه‌ر مرده و درمانده، سراپا عطوفت و شفقت و ایثار بود؛ در حالی که ستمگر و متجاوز، خود را از خشم و تندی او، ایمن نمی‌یافت. در یک کلام، مصداق بارز «أشدُّ علی الکفار، رُحَمَاءُ یتیمهم» بود.

## ۶. ارائه راه حل‌ها، با توجه به شروع

واژه‌ها و تعابیر ارزشی، به صورت ظاهر، در مکاتب فکری و عقیده‌های مختلف، یکسان به کار می‌روند. اما تعریف و حدود آنها در هر مکتب، با مکتب دیگر، ممکن است تفاوت جدی و اساسی — گاه

در حد تعارض - داشته باشد.

برای نمونه، «آزادی»، از جمله مفاهیم ارزشی بسیار مهم است، که تقریباً همه مکاتب از آن دفاع می‌کنند و آن را از لوازم اولیه رشد و تعالی شخصیت و جوامع انسانی می‌شمارند. اما هنگامی که سخن از تعریف و دامنه آن به میان می‌آید، اختلاف‌های جدی موجود در برداشت میان هر مکتب یا مکاتب دیگر از آن، آشکار می‌شود. مثلاً در مکاتب اومانیستی غربی و به طور مشخص، مکتب وجودگرایی (اگزیستانسیالیسم)، آزادی فاقد هر گونه حد و مرز تلقی می‌شود، مگر آنجا که باعث حصر آزادی دیگران شود. بیشترین تأکید این طیف نیز بر آزادی مطلق غرایز حیوانی و هواهای نفسانی است. یا این تعریف، بندگی خدا و اطاعت از اوامر و نواهی او هم، باعث محدود شدن آزادی انسان است. در حالی که بر اساس آموزه‌های الهی، آزادی واقعی، تنها در نتیجه بندگی کامل خداوند و پیروی از دستوره‌های او قابل دستیابی است؛ که این، خود مستلزم تربیت و تهذیب نفس و هدایت غرایز و هواهای نفسانی به محدوده تعیین شده توسط دین است. به عبارت دیگر، به خلاف ادعای اومانیست‌ها، سپردن عنان اختیار خود به دست نفسانیتها و شهوتها، عین بندگی و بردگی، آن هم در نازل‌ترین و حقارت‌بارترین صورت آن است. به عکس، شرط اول و مقدمه لازم برای رسیدن به آزادی راستین، آزادی از بند این عوامل بازدارنده انسان از رشد و تعالی است.

بسیاری دیگر از واژه‌ها و تعابیر ارزشی نیز، در مکاتب مختلف فکری، در مرحله تعریف، مشابه چنین تفاوتی را، یا یکدیگر پیدا می‌کنند. مثلاً تعریف «انسان» در دین، با آنچه در مکاتب غیر الهی درباره او گفته می‌شود، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. در دین، انسان صاحب فطرت و دارنده بار امانت الهی، جانشین خدا در زمین، صاحب اختیار و اراده، و اشرف مخلوقات است. خداوند همه هستی را برای او، و او را به خاطر خود آفریده است. مختار، و در مقابل، مسئول است. دارای چنان استعدادهای امکان‌هایی در وجود خود است که می‌تواند حتی از فرشتگان نیز فراتر رود. زنده نامیرا، و دارای حیات جاودانی است. بیهوده آفریده نشده است، و روزی، در جهان برین، باید پاسخگوی اعمال خویش در این جهان باشد.

در حالی که در آخرین مکاتب فکری امروز غرب، او موجودی از نسل میمون است. بر اثر تصادف پدید آمده؛ و به این

جهان سر، کور، تهی، مرده و بی‌احساس، پرتاب شده است. هیچ هدفی از آفرینش او، در کار نیست.

بنابراین، مزیتی خاص بر دیگر موجودها ندارد. قسمت اعظم اعمال و رفتار او، به طور غیرارادی، با هدایت قلمرو وحشی روان او - ضمیر ناآگاهش - انجام می‌گیرد؛ که محرک اصلی آن نیز عقده‌ها و امیال سرکوفته دوران کودکی و نوجوانی، با منشأ کاملاً شهوانی و جنسی است. «حیوانی» است. «اقتصادی» که ابزار تولید و طبقه اجتماعی، بنیانهای اصلی شخصیت او را شکل می‌دهند. موجودی است میرا، که با مرگ جسمانی‌اش، به کلی نابود می‌شود و هیچ اثری از او بر جا نمی‌ماند.

طبیعی است که یا چنین تعریفی، دیگر هر گونه بحث از اخلاق و ارزشهای عالی و تعهد و کرامت انسانی و عدالت در هستی و آخرت و حساب و کتاب، چه اندازه بیجا و بیهوده به نظر برسد! به عکس، در چنین جهان و شرایطی، عاقلانه‌ترین راه و روش زندگی این باشد که شخص، دم را غنیمت شمرد، و در چند روزه کوتاه زندگی، بی‌نیم از هر عقوبتی، تمام توان و تلاش خود را در برخورداری هر چه بیشتر از مادیات و مایه‌دهای زمینی، و غوطه‌ور شدن در شهوتها و ارضای غرایز جنسی و هواهای نفسانی خود صرف کند.

به همین سبب، لازم می‌آید که نویسنده کودک و نوجوان، مجهز به دانش و درکی صحیح و جامع‌الاطراف از دین و ارزشهای مورد نظر آن باشد؛ تا در طرح آن در اثرش، دچار اشتباه و لغزشهای جبران‌ناپذیر نشود.

### تعریف ادبیات کودکان و نوجوانان

پس از ذکر این مقدمه‌ها و توضیحات، اینک می‌توان تعریفی اجمالی از مقوله مورد بحث ارائه داد: ادبیات کودکان و نوجوانان عبارت است از مجموعه داستانها، اشعار و نمایشنامه‌هایی که ضمن برخورداری از جوهره و کیفیت ادبی لازم، با توجه به خاصه‌های ذهنی و روانی (استعدادها، علایق، تمایلات) و نیازهای کودکان و نوجوانان، در چارچوب اصول تعلیم و تربیت مورد تأیید شرع، پدید آمده باشند.

وجود قید «در چارچوب اصول تعلیم و تربیت مورد تأیید شرع»، از آن روست که ادبیات سازنده کودکان و نوجوانان، در عین رعایت اقتضاهای سنی و علایق و تمایلات مخاطبان کم سن و سال خود، نمی‌تواند و نباید عنان خود را کاملاً به دست این

عوامل بسپارد. بلکه در هر حال، علاوه بر ارضای خواسته‌های درست مخاطبان، باید آنچه را که آنان برای رشد صحیح و متعادل شخصیتشان به آن «نیاز» دارند و چه‌بسا خود از آن بی‌خبر باشند، در اختیار ایشان قرار دهد. ضمن آنکه، تکیه صرف بر یافته‌های روانشناسی غرب و اصول تعلیم و تربیت آن، بنیانگذاری بنای سترگ شخصیت آینده‌سازان کشور بر گذرگاه سیل (۹)؛ و نمونه عینی و محصول فرجامین آن، جوامع غرقه در فساد، سردرگم و درمانده در کار خود امروز غرب است.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. یکی از صاحب‌نظران در مسائل روانشناسی معتقد است: یادآوری آزادی از او به دید و عوالم درونی خاص دوران کودکی، نشانه «بیوغ» است.
۲. این دوره، قبلاً شش سال بود.
۳. «نوجوانی» در تعبیر درست کلمه، از ابتدای سن بلوغ جسمی پسران (در کشور ما، حدوداً ۱۴ - ۱۵ سالگی) آغاز می‌شود. به این ترتیب به نظر می‌رسد که از نظر علمی نیز، تقسیم‌بندی به سه دوره هفت ساله، دقیق‌تر و به واقعیت نزدیک‌تر است.
۴. کوتاه شده این نظم، در یکی از کتابهای فارسی دوره دبستان پیش از انقلاب، چاپ می‌شد.
۵. بدیع الزمانی، با اطلاعات کودکان.
۶. از مجموعه «چشمه‌های جهان».
۷. از مجموعه «آفتاب خانه ما».
۸. بیک معلم و خانواده سال تحصیلی ۵۰ - ۵۱ ش. ۸ با نیمه دوم دیماه.
۹. «مَنْ أَسْسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِثَالِهِ وَ رِضْوَانِ خَيْرِهِ، أَمْ مَنْ أَسْسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا حَرْفِ هَارِ قَانِهَائِهِ، يَمْ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» (آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خداو خشودنی او نهاده بهتر است، یا آن کس که بنیان مسجد را بر کناره سبیلگامی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است، تا با او، در آتش جهنم سرنگون گردد؟) (سوره توبه، آیه ۱۰۹)

